

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين

المعصومين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين

اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين

بحثی که بود در تنبيهات مرحوم یعنی اموری بود که مرحوم صاحب فوائد مرحوم نائینی راجع به قاعده اصالة الصحة اموری را فرمودند، یکی از اموری که بعد از آن متعرض شدند به قول ایشان به عنوان امر خامس عبارت از این است که مثبتات اصالة الصحة حجت نیست یعنی اصالة الصحة مگر این که از باب امارات باشد و إلا چون از باب اصول است مثبتاتش حجت نیست، مرحوم آقای آقاضیا یک حاشیه ای دارند که اگر از امارات هم باشد باز مثبتاتش حجت است، حالا آن را می خوانیم.

در این امر خامس ایشان ابتدائاً یک مطلبی را فرمودند پس امر خامس برای مثبتات اصالة الصحة است چون جز اصول عملی است مثبتاتش حجت نیست مطلقاً، چه محرز باشد و چه غیر محرز باشد. یک مطلبی را ابتدائاً ایشان از کلام شیخ در امر ثانی به قول خودشان نقل فرمودند به این عنوان که فلو شك في أن الشراء الصادر من الغير كان بما لا يملك، كالخمر که مملوک نباشد، أو بعين من اعيان ماله فلا يحكم بخروج تلك العين من تركته، یعنی ما فقط این کار را می توانیم بکنیم، می گوئیم این شراء درست است اما این مال هم ملک مالکش باقی است، مرحوم شیخ می خواهند بگویند که به لوازمش اخذ نمی کنیم، به مثبتاتش اخذ می کنیم.

بل يحكم بصراحة الشراء، از یک طرف اصالة الصحة در شراء پس ما لم يملك بوده، از آن طرف هم عدم انتقال شيء من تركته إلى البائع، چیزی به آن نمی شود.

لاصالة عدمه

مرحوم نائینی فرمودند این امر ایشان خالی از اشکال نیست

فإنه لا تجرى في المثال اصالة الصحة في الشراء، در باب شرائش اصالة الصحة چون شك در عوضین است، مرحوم نائینی فرمودند اگر شك در عوضین باشد اصالة الصحة نمی آید.

لشک في قابلية الثمن للانتقال، این را مبنای ایشان و ما عرض کردیم ظاهراً مانعی ندارند با شک در قابلیت هم اصالة الصحة جاری

می شود

و قد عرفت أنه مع الشك في قابلية العوضين لا تجرى اصالة الصحة مضافاً إلى أنه لا معنى للحكم بصحة الشراء مع القول بعدم انتقال

شيء من تركة المشتري إلى البائع فإنه إما أنه بانتقال المبيع من البائع إلى المشتري و إما لا نقول، فعلى الاول يلزم الحكم بدخول

المبيع في ملك المشتري من دون أن يدخل في ملك البائع ما يقابله من الثمن و هو كما ترى

بدون عوض بخواهد داخل بشود نمی شود.

و على الثاني لا أثر لأصالة الصحة في شرائه؛ لان كلا من الثمن و المثل بعد باق على ملك مالكة، فأى أثر يترتب على أصالة صحة

الشراء؟

حضور با سعادتان عرض کنم در این فرعى که مرحوم شيخ فرمودند مرحوم نائینی فرمودند اصالة الصحة جاری نمی شود به خاطر

این که در باب عوضین است، این تقدم الكلام فيه که جاری می شود

و اما این مسئله ای را که شيخ فرمودند لاصالة الصحة، یک مقداریش فکر می کنم مبتنی براین باشد که ایجاب و قبول را دو نحوه

التزام می دانند، یکی از طرف بائع است و یکی از طرف مشتری است فلذا اگر در یکی اصالة الصحة جاری شد معنایش این نیست که

اثر در دیگری بکند و خود نائینی هم اشکال کردند لکن ما فکر می کنیم مهم ترین نکته اشکال از نظر فنی کاش که مرحوم نائینی این

جور اشکال می کردند، البته خب چون خود ایشان قائل نیستند و آن این که اصولاً در بیع و شراء دو تا انتقال است نه یکی، دو تا

التزام است، این تقدم الكلام فيه در بحث بیع یعنی در بحث بیع اصولاً شخصی که می فروشد این طور نیست که فقط تملیک مالش

به غیر بکند، انشا می کند در عین حال تملک مال غیر را به ازای مال خودش، هم تملیک به ازای یعنی این تملیک به ازای تملک

است و لذا عقد یک حقیقتی است که کل واحد منهما قائم به طرفین است و کل واحد منهما آن را انجام می دهند، به ذهن ما می آید

حقیقت عقد این است، حقیقت عقد این نیست که من فقط تملیک مالک را به دیگری بکنم، بعد هم او تملک بکند و تملیک مال، این

خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که آن چه که انشاء می شود تملیک به ازای تملک است یعنی تملک مال غیر را هم انشاء می کند چون معنای معاوضه این است، باید معاوضه باشد، معاوضه بین تملیک و تملک است، تملیک می کند در مقابل تملک مثلاً صد تومان، آن هم همین کار را می کند، تملیک می کند و تملک، فقط فرقش این است چون در بحث مکاسب نرسیدیم به این بحث، حالا ان شاء الله عرض میکنیم. فرقش این است که در باب بیع و فروش اساسش تملیک است، تملک تبع است چون می خواهد معاوضه بشود، در باب قبول اساسش تملک است تملیک تبع است، یعنی فرقشان در این است، کسی که تملیک می کند به ازای تملک این بائع است، کسی که تملک می کند به ازای تملیک این مشتری است و لذا حق این است که باید قابل به نقل و انتقال بشود این مطلبی که مرحوم شیخ فرمودند، من فکر میکنم البته عرض کردم مرحوم نائینی تحلیل نداده من عبارت ایشان را سریع خواندم، چون می دانید عادتاً ما روی عبارات کار نمی کنیم، اصل مطلب را بیان می کنیم. به ذهن من می آید در این عبارتی که مرحوم شیخ فرمودند ایجاب و قبول را دو تا گرفتند، دو تا التزام، یکی التزام به تملیک عین به عوض و یکی هم تملک، تملک آن عین در مقابل پولی که خواهد بود و من فکر می کنم هر کدامشان دو تا انشاء دارند یعنی دو تا نکته را انشاء می کنند، فقط نکته هم نیست، مقابله می کند با هم و لذا عرض کردیم معاطات در بیع مشکل است به این جهت.

پرسش: ثمن شراء که بعد از (مبهم ۷:۱۵)

آیت الله مددی: خب اگر شراء صحیح بود آن هم

پرسش: اگر شراء صحیح است انتقال هم رویش دیگه

آیت الله مددی: بله خب من هم همین را می خواهم بگویم، این اشکال نائینی بود اما می خواهم بگویم نکته اش این است که شیخ می گوید لاصالة الصحة في الشراء و عدم انتقال، این معلوم شد دو تا گرفته ایشان، در یکیش اصل یکی اقتضا ندارد، در یکیش اصل اقتضای دیگر دارد، روشن شد نکته اش چیست، ظاهر عبارت شیخ در باب شراء شک می کنیم اصالة الصحة، در این که مال منتقل شده باشد اصالة عدم انتقال، کانما دو تا گرفته، به نظر ما یکی است یعنی به اصطلاح هر کدام انشای دو تا مطلب می کنند و به نحو

.....

معاوضه نه باز انشای جدا، یعنی یک تملیک به ازای تملک، آن هم تملک به ازای تملیک، آن وقت شما دیگه نمی توانید بگویید اصالة صحة شراء و عدم الانتقال، اگر شراء درست بود انتقال هم درست است و هدف اصولا از اصالة الصحة در شراء در افعال مسلمانان نقل و انتقال است، اصلا اصالة الصحة بر نقل و انتقال است، شما می گوئید شرائش درست است نقل و انتقالش نه، این که نمی شود دیگه.

علی ای حال کیف ما کان اشکال مرحوم نائینی

پرسش: سببی و مسببی است

آیت الله مددی: سببی و مسببی نیست، یکی اند، شراء با بیع یکی است، هر دو ایشان دو تاست و به نحو معاوضه هم هست نه دو تایی جدا، یکی به ازای دیگری است و لذا انشاء می کند لذا در نکته انشاء فقط تملیک و تملک است لذا گفتیم فرقی با معاطات این است در معاطات در بحث انشاء تملیک با فعل یعنی ابراز تملیک با فعل، ابراز تملک با فعل می شود، آن نکته ای که در معاطات مفقود است معاوضه بین این دو تاست، آن مفقود است، آن با فعل این کار را نمی تواند بکند و إلا این با لفظ باید باشد اما تملیک و تملک با فعل ابراز می شود، مشکل ندارد، آن معاوضه در باب بیع، معاوضه عبارت از این است انشاء کرد تملیک را به ازاء و در عوض تملک، آن دومی هم همین طور پس این مطلبی را که مرحوم شیخ فرمودند این

پرسش: پول را می گذارد و نان را بر می دارد این معاوضه نیست؟

آیت الله مددی: با عملش فقط تملیک و تملک است، بله مبادلة مالین بمالین ما در بحث تعریف بیع هم گفتیم، اگر بیع مبادلة مال بمال باشد بعید نیست بگوییم معاطات حاصل می شود و لذا عرض کردیم در کتاب مصباح المنیر هم دارد که اصل البیع مبادلة، این اصل یعنی عرف، آن معنای عرفی عام، عرض کردم آن روز هم عبارت را خواندم مرحوم شیخ انصاری البیع فی الاصل کما فی اللغة، مصباح المنیر به معنای این، ایشان این جا گرفتند، عرض کردیم در کتاب مصباح المنیر دارد اصل البیع مبادلة مال بمال، عبارت ایشان را توضیح دادیم، اصل یعنی آن معنای عرفی، در معنای عرفی ای که ایشان می فرمایند پول را گذاشت نان را برداشت این بیع است و

لذا گفتیم کسی که ببيع را تفسیر می کند مبادلة مال بمال، عادتاً معاطات ببيع است چون مبادله شد، یک چیزی گذاشت یک چیزی برداشت، انشاء توش ندارد، مبادله، بعد آخر هایش دارد و يقال صحّ البيع یعنی صیغه، ایشان در آن جا گفت صیغه، این اصل بعد از چند سطر که مراد از ببيع صیغه عقد است، این معنای انشائی است یعنی با صیغه انشاء می کند، می خواهد بگوید در نظر عرف مجرد مبادله ببيع است، این در نظر عرف اما در اصطلاح فقها وقتی می گویند صحّ البيع یعنی صیغه درست است، این صیغه است، یک چیز دیگر هم دارد بعد می گوید و قالوا فلان و المراد به الصیغة، در خود همین مصباح المنیر عبارت مصباح المنیر این طور آمده یعنی نکته اساسی این است که ما یک معنای عرفی داریم مبادلة مال، این که شما فرمودید بله درست هم هست، طبق تفسیر

پرسش: حرف هم در معاطات این است گاهی فعل جانشین آن لفظ می شود یا نمی شود؟

آیت الله مددی: نمی شود نه، نمی تواند، مبادله را چرا اما معاوضه و دو تا انشاء را نمی تواند، فعل نمی تواند در این قسمت، قصد کرده، قصد دارد اما این فعل کافی نیست.

پرسش: هر تلاشی هم بکند بخواهد با فعل این را اثبات بکند نمی تواند

آیت الله مددی: ببینید شما مثل بعضی ها که قائل هستند معاطات، مراد این است که صیغه معتبر فقط نباشد، ولو به تعبیر شما چیز هایی مثل این نان را بگیر، این پول را بگیر، من نان را می گیرم، این ها معاطات باشد اما انصافاً

پرسش: می توانیم یک کاری بکنیم همه عقلاً بنشینند این را ببيع حساب بکنند

آیت الله مددی: با کتابت بله، می شود روی دیوار بنویسد که این جنس ها فروخته می شود ببيع عرفی و شرعی حاصل می شود، می شود نوشت، شدنی است اما این کاری که ما و لذا ما گفتیم بعضی از افراد معاطات ببيع است عرفاً و حقیقتاً ببيع است.

پرسش: این که ببيع هم نیست کسی اصلاً روش بحث ندارد، آنی که مثلاً در بیابان یک چیزی جلوش است آن را بردارد برود یعنی در معاطات این را می گویند شواهد و قرائن این قدری هست که ببيع است ولی لفظ نیست

آیت الله مددی: عرض کردم شواهد و قرائن به حدی است که تملیک و تملک توش هست اما این انشاء معاوضه، عمده این است، این

معاوضه را انشاء کرده یا نه که از این لحظه انشاء آثار بار بشود، مهمش این است

پرسش: خصوصا موارد اختلاف

آیت الله مددی: خصوصا موارد اختلاف

علی ای حال بعد مرحوم نائینی می فرمایند:

نعم، لا إشكال فيما أفاده في عنوان "الامر الخامس"، و حاصله يرجع إلى عدم اعتبار مثبتات أصالة الصحة

این مطلب درست است

و لا إشكال فيه بناء على كونها من الأصول العملية

این مطلب درستی است اگر بنا بر این که جز اصول باشد و یکی از فوارق اصول عملیه با امارات این است که مثبتاتش حجت نیست،

این را ما چون توضیح دادیم گذشت.

این جا آقاضیا مطلبش یکمی اصولی است حالا مطلب آقاضیا را می خوانیم بد نیست. مرحوم آقاضیا دارد

أقول: بل ولو قلنا بأنها من الامارات

حتى اگر قبول کردیم جنبه اماریت دارد

فان مجرد اعتبارها من حيث تتميم كشفها في جهة الصحة و الفساد

یعنی اماره آن است که تتمیم کشف باشد، ایشان می خواهد بگوید این جا تتمیم کشف حیثیتی است، مطلق نیست، عرض کردیم نکته

اساسی به ذهن ما در باب امارات این است که امارات شما را در مقابل واقع قرار می دهد، وقتی شما واقع را دیدید واقع با تمام

لوازمش ثابت می شود، اصول چون تعبد است تعبد می کند به یک حیثیت، چون تعبد به یک حیثیت است بقیه حیثیات در نظر گرفته

نشده، این نکته فنیش، در ذهن ما نکته فنیش این است. شما یک دفعه نگاه می کنید مثلا به این که از پنجره بیرون را، درخت انار،

خب درخت انار را که دیدید لوازمش هم ثابت می شود که مثلاً الان چه فصلی است، انار دارد، اگر گفت انار نچیدید می فهمید که مثلاً درخت امسال بار نداده، وقت بار دادن است یعنی تمام خصوصیات واقع همراه او هست اما اگر به شما گفت برو درخت انار بخر، همین مقدار، این دیگه تمام خصوصیات توش نیست، این یک حیثیت است مثلاً در خانه ما انار بود، شک می کند الان هست، می گوید بله پارسال بود امسال هست، اما این که امسال میوه داد یا میوه نداد این حیثیات را نگاه نمی کند، این از یک حیث به درخت نگاه می کند، پارسال موجود بود امسال هست، وقتی دیدن از یک حیث شد تازه آن هم با تعبد، دیدن نیست، اگر دیدنش هم تعبدی باشد از یک حیث شد این بقیه جهات را نمی گیرد، این نکته اساسی است.

پرسش: شرعی بلا واسطه را باز هم بار می کند

آیت الله مددی: چون عرض می کنم در آثار شرعی بلا واسطه باید به مرتبه ای برگردیم که عنون تعبد آن را بگیرد مثلاً بگوید پارسال موجود بود امسال هم هست، آثارش این است که اگر امسال هم هست مثلاً اگر پر کرد به ورثه برسد، این هست دیگه، نمی شود بگوید هست بدون انتقال ارث، دقت کردید؟ آن آثاری که بر می گردد یعنی نکته فنی روشن شد؟

پس درباب اصول چون تعبد است، چون واقع نیست، تنزیل است یا به لحاظ عمل و جری عملی، یا به لحاظ خود موضوع، این دو تا آن حیثیت و لذا اصول چون نیست باید یک زاویه را نگاه بکند، از طبق آن زاویه این را ثابت می کند

امارات چون کاشف ذاتی است و می بیند هر شیئی که منتقل شد با تمام واقعیاتش منتقل می شود لذا ما عرض کردیم فرق بین امارات و اصول را اگر بخواهیم امروز بگوییم مثل این که بخواهند از یک کسی فیلم درست بکنند، در فیلم فرض کنید مثلاً بلا نسبت بخواهد یزید را منعکس نکند نمی آید مثلاً یزید را در آپارتمان بگذارد یا ساعت دستش باشد یا سوار ماشین بشود چون در فیلم واقع را می خواهد نشان بدهد، واقع لوازمش هست، ارتباطاتش هست اما در یک شخصی که شما بخواهید مثلاً یک شعری بگویید، ممکن است در آمریکا هم باشد بگویید این یزید است، در آپارتمان هم زندگی بکند، در شعر بخواهید بگویید یزید است، در یک اعتبار ادبی بخواهید بگویید یزید است یک جور است، در فیلم بخواهید بسازید یزید یک جور دیگر است، فیلم مثل امارات است، شما وقتی می

خواهید فیلم را بسازید تمام لوازم وجودیش را می بینید، تمام آن صحنه را می بینید، اگر ندیدید یک دفعه، بعضی از فیلم ها را به ما نشان می دهند ده قرن قبل یک دفعه یک هواپیما از هوا پرواز می کند، خب این نمی شود، ده قرن قبل هواپیما، این انسجام ندارد، این اصطلاحا این است، الان چطور ما این کار را می کنیم؟ پیش ما خیلی واضح است، عین این مطالب در باب امارات و اصول است، عین این مطلب را بخواهیم تصویر بکنیم آن حیثیتی که یعنی در باب امارات کشفش کشف واقعی است یعنی واقع را به شما نشان بدهد اما در باب اصول کشف نیست، اگر هم کشفی هست تنزیلی است، کشف تنزیلی یا خود تنزیل عمل یک زاویه معین است، از یک زاویه نگاه می کند، چون از یک زاویه بود بقیه جهات را کار ندارد، اصلا نگاه نمی کند، هیچ فرق نمی کند، مثلا می گوید فلانی یزید است پدرش ابوذر زمان است، هیچ منافات ندارد خب پدر یزید که اگر بدتر نبود خیلی از او کم نمی آمد اما این چرا؟ چون تنزیل است، می گوید این یزید است، پدرش هم تنزیل می کند به ابوذر زمان، این مشکل ندارد.

پرسش: تحریر در این مورد است؟

آیت الله مددی: آهان نکته فنی را دقت کردید.

مرحوم آقا ضیاء، البته آقای خوئی هم یک بحثی دارند، ایشان آقای خوئی هم استصحاب را جز امارات می دانند خلافاً للمشهور و عرض کردیم سرّش هم این است که در استصحاب یک جهت کشفی هست اضافه بر جهات دیگر و این بحث بحث واقعا مهمی است چون من دیروز دیدم زید زنده است، امروز هم می گوئیم زید زنده است، خبر هم نداریم، حتی یک کسی می آید می گوید شنیدم فوت کرده، می گوئیم نه من دیروز دیدم زنده است، ببینید این در اصطلاح علمی امروز مشکلی که پیدا می شود بین صورت ذهنی و واقع است و چه رابطه ای با هم دارند، این. در اصطلاح ما این است که این را چکارش بکنیم؟ لذا همیشه عرض کردیم استصحاب جز اصول سحرآمیز است اصلا، یک اصل عجیب غریبی است چون اصول یک نکته فنی در زندگی ما دارد مثلاً اصالة الصحة، بگوئیم معامله صحیح است، اصالة الطهارة بگوئیم این جسم طاهر است، استصحاب جز اصولی است که خودش بعنوانه ندارد، حالت سابقه چیست؟ حالت سابقه گاهی مطابق احتیاط است، گاهی ضد احتیاط است، گاهی طهارت است، گاهی نجاست است، گاهی امر ملزم

است الزامی است، گاهی غیر الزامی است، شکلی ندارد حالت سابقه لذا منشا اختلاف و سرّ اختلاف علمای اسلام در استصحاب در واقع نکته اش این است که استصحاب یک اصل سحرآمیز است، واقعا هم این طور است و ما عرض کردیم مجموعه کلماتی که در استصحاب و تعبیری که در استصحاب هست مجموعا شانزده هفده تا تعبیر را ما عرض کردیم در طول تاریخ اسلام آمده و این از همان اول هم مشکل ساز بوده نه این که خیال بکنید در دنیای ما، مثلاً عرض کردیم در استصحاب بین اهل سنت دو تا حدیث دارند، یکیش مربوط به شک در رکعات است یکی هم شک در حدث در اثنای نماز، لکن خب فرض کنید در اثنای نماز یکیش شیطان می آید برای شما وسوسه می کند و لکن اعتنا نکن نماز را ادامه بده، شک در حدث است، ببینید ما الان چند جور تفکر در دنیای اهل سنت داریم، شیعه به جای خودش، یک تفکر مثل مالک ابن انس است فقیه اهل سنت، می گوید این حکم فقط مال نماز است، اگر خارج نماز شک کرد حدث صادر شده یا نه باید وضو بگیرد، ببینید، یعنی روایت را استصحاب در مورد خودش هم تعمیم نمی دهد، در مورد خود روایت، می گوید این تعبد است از پیغمبر در اثنای نماز، حالا خارج نماز شک کرد حدثی از او صادر شده یا نه می گوید اعتنا باید بکند و باید وضو بگیرد، حالا تصادفاً روایت این، سرّ این که روایت زراره مال خارج نماز است اصلاً، فانه کان علی یقین من وضوئه، آن روایت اولای از زراره خارج از نماز است نه داخل نماز، شما از این جا بگیرید بعد کسی که قائل است شک در حدث مطلقاً داخل نماز و خارج نماز است وضو بگیرید، بعد کسی که قائل است مطلقاً شک در موضوعات خارجی استصحاب می کنید بگیرید، بیایید ببینید تا کسانی که، ببینید روایت کجا بود، شاید عده زیادی از اهل سنت به استصحاب عمل کردند تا شک در شبهات حکمیه کلیه، حالا روایت، دقت کردید؟ آن روایت را شنیدید، یک عرض عریضی در دنیای اسلام در حجیت استصحاب پیدا شد، از آن جایی که به خود روایت فقط در موردش تعبداً عمل کردند و استصحاب را قبول نکردند، خارج نماز را هم قبول نکردند، از آن جا بگیرید در موضوعات بگیرید، در شبهات حکمیه جزئیّه بگیرید تا شبهات کلیه، آن وقت باز انواع شک، مخصوصاً علمای متاخر ما، شک در مقتضی باشد، شک در مانع باشد، استصحاب حکم کلی، استصحاب احکام تعلیقی، استصحاب شرائع، یک عرض عریضی را، یک روایتی که انسان در حال نماز شک کرد حدثی از او صادر شده یا نه بنا بگذارد به استمرار طهارت، این را شما بگیرید تا آن

عرض عریضی که رسیده، به شرائع سابق و بعد اصلا خود نبوت انبیای سابق، حضرت موسی مسلم پیغمبر بود بعد شک می کنیم

رسالت پیغمبر را، استصحاب نبوت می کنیم، ببینید تا کجا؟!!!

می خواهم بگویم یک نکته اش این است، به خاطر این که این استصحاب واقعا یک اصل عجیب غریبی است لذا در تفسیرش هم علما

اختلاف دارند، مرحوم آقای خوئی خب این جنبه را آقای خوئی می بیند که من نوعا ما رویت دارم، دیروز زید را دیدم، امروز هنوز

همان صورت در ذهن من هست، هنوز زید را می بینم، لذا آقای خوئی می فرمایند در استصحاب چون یک جهت کشف هست اماره

است اما کشفش حکایت ندارد، مرحوم آقای خوئی از این راه، اماره ای که جهت حکایت دارد مثبتاتش حجت است، اماره ای که

جهت حکایت ندارد مثبتاتش حجت نیست، این رای آقای خوئی، روشن شد؟ مرحوم آقاضیا چی می گوید؟ می گوید اصالة الصحة

اماره است لکن جهت کشفش صحت است، خوب دقت بکنید، کاشفیتش حیثیت دارد، از حیثیت صحت، پس کاشفیتش تام نیست از

تمام حیثیات، نه قیاس به استصحاب

پرسش: مثل اصل

آیت الله مددی: بله ایشان می خواهد بگوید اگر اماریت آمد مثل ید، ید اگر اماریت آمد فقط به اندازه ملکیت، ید اماریت از حیثیت

ملکیت است نه از جهات دیگه

پرسش: هیچ فرقی با اصل نمی کند.

آیت الله مددی: آهان، فرقی با اصل نمی کند لکن در اصل کشف نیست، حرف آقاضیا روشن شد؟

اختلاف یعنی من نکته فنی را دو تا مبنای مختلف برایتان عرض کردم ایشان می گوید در باب امارات مهم نیست که هر چی اماره

بود حتما مثبتاتش حجت است، آن اماره، آقای خوئی می گوید آن اماره ای مثبتاتش حجت است که جنبه حکایت داشته باشد، مرحوم

آقاضیا می گوید آن اماره ای حجت است که شارع تتمیم کشف کرده باشد، خوب دقت بکنید چون ایشان حجیت امارات و تتمیم

حجیت را از راه تتمیم کشف می داند، شارع تتمیم کشف کرده مطلقا، اگر مطلقا این مثبتاتش حجت است، اگر حیثیتی تتمیم کشف

کرده حجت نیست. خلاصه حرف آقازیا، شارع تتمیم کشف کرده من حیث الصحة و الفساد پس لوازمش حجت نیست، اگر مطلقا تتمیم کشفش کرده حجت است مثل بینه،

پرسش: تتمیم کشفش به چه درد می خورد وقتی مثل اصل عملی است؟

آیت الله مددی: می خواهد نشان بدهد که این صحت هست، از این جهت تتمیم کشف، شما به لحاظ صحت آثار واقعی را می بینید. مراد آقازیا روشن شد؟ حرف بدی نیست، اولاً ما تتمیم کشف را قبول نکردیم، مشکل ما، ما در باب حجیت امارات اصلاً تتمیم کشف را قبول نکردیم، اصلاً کشف یعنی این است که مرحوم آقای نائینی می فرمایند در باب اصول چون شک است، شک صفر است، نمی شود جعل کشف بکند، اما در باب امارات چون کاشف هست ناقص است می تواند تتمیم کشف، پس ایجاد کشف نمی تواند بکند در وعای اعتبار اما تتمیم کشف می تواند، به نظر ما هر دو مثل هم اند، چه فرقی می کند؟ تتمیم و ایجاد مثل هم اند، فرقی با هم ندارند، چه نکته ای دارد؟ اگر مقام اعتبار است هیچ نکته فرقی در این جهت نیست لذا اختلاف ما با آقایان، اولاً که این، بعدش هم که خلاف وجدان است یعنی قبول نکردیم، تتمیم کشف ایشان را قبول نکردیم.

پس بنابراین به ذهن ما در باب امارات، امارات در آن جایی است که شما را در متن واقع قرار می دهد، اصول در آن جایی است که شما را با صور ذهنیتان قرار می دهد، این فرق اساسیشان این است یعنی در باب امارات فرض این است که شما را می خواهد به واقع برساند و لذا اگر به واقع نرساند این یک امر واقعی است نه این که این فرض کرده و لذا مرحوم نائینی و آقازیا هر دویشان این مطلب را نوشتند و درست هم هست، در باب اصول شک موضوع است اما در باب امارات شک محل است، مورد است، جهل مورد است اما در باب اصول جهل موضوع است یعنی در باب اصول می آید فرض واقع می کند یک، دو: به واقع نرسیدی، خوب دقت بکنید! این را فرض می کند که تو به واقع نرسیدی، چون به واقع نرسیدی کاری قرار می دهد و لذا در باب اصول اصلاً موردش این است که واقع را تصویر نمی کند، چون واقع نرسیدید می آید با صورت ذهنی شما کار می کند، با معلومات و داده های ذهنی شما کار می کند لذا استصحاب هم همین است، این که آقای خوئی فرمودند جهت حکایت، اصلاً اماره استصحاب نیست، ببینید چون می

گوید شما می دانید زید زنده است؟ می گوید نه، اما دیروز دیدم بود، این صورت ذهنیش را آورده. تنزیل می کند، دقت کردید و لذا در مثل قاعده فراغ هم عرض کردیم تجاوز را عرض کردیم نمی داند رکوع انجام داده یا نه، ببینید، می آید می گوید تو نمی دانی رکوع، چی می دانی؟ من در نمازم، من حمد و قل هو الله خواندم، الان هم در سجده ام، نمازم ترتیب دارد، عادتاً باید رکوع مابین حمد و قل هو الله و سجده باشد، می گوید این صور ذهنی را پیش هم بگذارید نتیجه می گیریم که بلی قد رکعت، تو رکوع انجام دادی، این بلی قد رکعت این است و لذا در باب اصول خوب دقت بکنید، همیشه ضابطه اش را خودتان را خسته نکنید، ضابطه در باب اصول این است که فرض شک است، می آید در فرض شک یک زاویه را نگاه می کند روی آن زاویه به شما تعبد می دهد، آن زاویه ای که می بیند گاهی وجودش است که می گوید هست، زید دیروز بود الان هم هست، این را اصطلاحاً اصل محرز می گوئیم، این مالک است، نمی گوید بخرد، یک دفعه می گوید از او بخر، یک دفعه می گوید مالک است، یک دفعه می گوید گوشت را بخور، یک دفعه می گوید گوشت مذکی است، دو جور تنزیل است، یک تنزیل به لحاظ موضوع است، یا به قول آقایان تصرف در قوه خیال است، یک تنزیل به لحاظ حکم و جری عملی است مثل تصرف در قوه وهم، این دو جور تنزیل می تواند شارع انجام بدهد، پس این مطلبی را هم که آقازیا فرمودند یا مطلبی را که آقای خوئی در باب استصحاب فرمودند هر دو مطلب قابل تصدیق نیست.

پرسش: آقازیا اصالة الصحة وقتی اماره باشد مگر ما دنبال تتمیم کشف از سائر جهات هستیم؟ ما دنبال تتمیم کشف در همان ناحیه اصالة الصحة هستیم.

آیت الله مددی: نه ایشان می گوید در باب اماره تتمیم کشف از جمیع جهات، مثل بینة، بینة می آید می گوید دو نفر عادل که این آقا فوت کرد، این تمام آثار را بار می کند، این واقع را به شما نشان می دهد.

پرسش: ما وقتی اصالة الصحة را مطرح می کنیم

آیت الله مددی: حالا من عرض کردم من نکته عبارت

فإن مجرد اعتبارها

اولا مرحوم آقازیا چون حجیت اماره را از تتمیم کشف می داند

عرض کردیم مثل صاحب کفایه تنجیز و تعذیر می داند الی آخر مبانی دیگر

من حیث تتمیم کشفها فی جهة الصحة و الفساد

حالا یا من جهة الصحة و الفساد

لا یقتضی تتمیم کشفها من سائر الجهات

دقت کردید؟ این نکته نظر آقازیا است و لذا ولو اماره باشد باز هم مثبتاتش حجت نیست، چرا؟ چون تتمیم کشفش فقط به لحاظ

صحت و فساد است

و مثبتية الامارات ليس، این جا باید لیست می فرمود، خب دیگره مذکر و مونث در کلمات ایشان

ليس إلا بالبناء على تتميم كشف الاحتمالات المتعلقة بمدايلها أجمع

اگر آمد گفت تتمیم کشف جمیع مدلولات آن حجت است، این اجمع یعنی چه؟

مطابقة و التزاما نوشتند

یکی از حضار: او دارد

آیت الله مددی: بله اشکال ندارد او

مطابقة أو التزاما

التزاما یعنی مثبتات، مطابقة یعنی مورد اماره.

نعم، على مسلكه في شرح مثبتية الامارة لا محيص من التزامه بعدم التفكيك بين الا مارية و المثبتية

مبنای خود مرحوم نائینی این است

فما لا يكون مثبتا لا بد و أن يكون عنده أصلا عملية.

لا اله الا الله همه اش مذکر و مونث ها را خراب می کند، اصلا عملیة یعنی چه شیخنا

و لقد أجرینا القلم فی رد ما أفید فی مورد کلامه، فراجع

خب این حرف روی مبنای ایشان درست است اما روی مبنای ما نه

علی ای حال و قد استشهد بکلام العلامة

من نمی دانم این فرق فقهی را، ما عادتاً عرض کردیم کلمات را نمی خوانیم لکن به خاطر یک جریانی را که من سابقاً کرارا عرض کردم یک فرعی است علامه در کتاب قواعد آورده و اشکال کرده و مرحوم جامع المقاصد توضیح داده، مرحوم آقای نائینی می خواهند بفرمایند که این مطلب ایشان این طوری است، البته این فروع را عرض کردم در کتب اهل سنت هم هست، خود من نشد مراجعه بکنم که ببینم اهل سنت تمام این طوری است که ایشان گفتند یا آن ها هم بعضی هایش اشکال کردند.

ببینید یک نکته ای را من سابقاً عرض کردم برای آن جهت نکته ای که عرض کردم می خوانم، من سابقاً عرض کردم در کتب اصحاب ما در همین متاجر و غیر متاجر فروع زیادی از اختلاف هست که اصلش هم از کتب اهل سنت گرفته شده، سعی کردند روی مبنای شیعه جواب بدهند، این فروع خیلی ها توش برای معرفت مدعی و منکر به اصول عملیه مراجعه کردند، غیر از این که حالا آن اصل عملی جاری می شود یا نمی شود آن نکته اساسی معرفة المدعی و المنکر است، این را خیلی گفتند مهم است، حالا من این فرع ایشان را می خوانم:

لو قال آجرتک کل شهر بدرهم من غیر تعیین

نگفت چند ماه، هر ماهی یک درهم

فقال: بل سنة دینار

نه هر ماه یک درهم نه، یک سال به یک دینار، امسال به یک دینار.

ففی تقدیم قول المستأجر نظر

.....

مستاجری که می گوید سنة بدینار، این ظاهرا رای اهل سنت باشد ظاهرا، این جا آمدند منکر را مستاجر قرار دادند، حالا طرح دعوا خیلی واضح است، این می گوید من گفتم کل شهر بدینار، آن می گوید تو گفتی سنة بدینار، آن می گوید کل شهر بدرهم، ایشان می گوید آن که گفته سنة بدرهم قول این مقدم است، چرا قولش مقدم است؟ این چی بود؟ چون این اگر سنة بدینار باشد صحیح است، کل شهر بدرهم فاسد است چون تعیین مدت نشده، پس شک می کنیم این اجاره صحیح بوده یا فاسد، روی قول مستاجر صحیح است روی قول موجر فاسد است، اصالة الصحة تقدیم قول مستاجر است، اگر یادتان باشد من این نکته را عرض کردم یکی از نکات مهم، خیلی مهم در فقه اسلامی و بعد هم متاسفانه به فقه ما سرایت کرده این است که معرفت مدعی و منکر، چون عرض کردیم اولاً ما یک باب مدعی و منکر داریم یا باب دعوی، دعوی نه به فارسی با الف بلکه با یاء مقصوره، دعوی یعنی ادعا کردن، طرح ادعا داریم، یکی هم باب تداعی داریم، اصطلاحاً باب دعوی و مدعی و منکر جایی است که یک محور واحد باشد، یکی مثبت باشد و یکی منفی، این بگوید مال من است آن بگوید مال من است، مال تو نیست مال من است، این می گوید مال من است مال تو نیست، این اصطلاحاً مدعی و منکر اما اگر هر کدام مدعی و منکر باشند اصطلاحاً باب تداعی بهش می گویند، دو تا ادعا، دو طرف ادعا دارند، بحثی که در این جا هست این است ما چطور بشناسیم این جا باب تداعی است یا باب مدعی و منکر؟ گفتند اگر هر دو قولشان مطابق با اصل باشد مثلاً باب تداعی است، یکیشان مطابق اصل باشد مدعی و منکر است، این یک نکته.

یک نکته آمدند حساب کردند اصل را روی لوازم دعوی، یعنی آمدند گفتند اگر گفت کل شهر بدرهم لازمه اش این است که این فاسد است یعنی این عقد باطل است، آن می گوید سنة بدینار، این صحیح می شود، پس اصالة الصحة روی خود دعوی که آیا این کل شهر بوده یا سنة جاری نمی شود، به لحاظ این که اگر سنة باشد صحیح است کل شهر باشد فاسد است، اصالة الصحة می گوید این منکر است

پرسش: به لحاظ لوازم؟

آیت الله مددی: به لحاظ لوازم است

و لذا من خیلی سابقا عرض کردم این نکته، فراوان است، همین فرق کدام را مدعی و منکر می دانند؟ ما باشم و ظاهر عبارت تداعی است، چون این می گوید من گفتم کل شهر بدرهم، آن می گوید تو گفتی سنة بدینار، خب کلٌ مدعی و کلٌ منکر، ما باشیم این است و نمی توانیم اصل بگویم یا یک طرف است، با هر دو طرف است، چون اگر شک بکنیم این می گوید اصل این نیست، آن می گوید اصل آن، ، بالاخره هیچ کدامشان اصل نمی شود اما این ها آمدند گفتند این باب مدعی و منکر است، مستاجر کلامش صحیح است، این که گفته باشد، خود موجب می گوید من گفتم کل شهر بدرهم، این می گوید نه تو گفتی، آیا در این جا لازم دعوی را بگیریم یا مصب دعوا؟ اگر مصب دعوا را بگیریم ظاهرا تداعی است، اگر لازم دعوی را بگیریم می شود باب مدعی و منکر، چون این که می گوید کل شهر بدینار لازمه اش این است که فاسد است، چون این عقد فاسد است، آن آقا می گوید سنة بدینار آن عقدش صحیح است، اصالة الصحة با آن است، حالا که اصالة الصحة با این است پس حق با این است، آنی که گفته کل شهر بدرهم آن باید اقامه بینه بکند.

ففي تقديم قول المستاجر نظر

عرض کردم من تا این جایی که فعلا نگاه کردم، نشد یعنی وقت نکردم نگاه بکنم کلمات اهل سنت، فکر می کنم در فروع اهل سنت بوده که مستاجر کلامش مقدم است و این را سابقا توضیح دادم بقیه فردا

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين